

در «گیلدخت» با سانسور مواجه نشدیم و سازمان و عوامل به تیم اعتماد داشتند



گفت و گو با مجید «آسودگان» نویسنده سریال تلویزیونی «گیلدخت»

«گیلدخت» و روایتی که در نیمه دوم هویدا می شود



مسیر سریال سازی در ایران، در این ۵۰ سال اشتباه پیش رفته است و برخلاف دنیا که بقیه عوامل با هویت مشخص کار را به جلو می برند، کمتر چنین چیزی را در کشور شاهد هستیم

براینکه در «گیلدخت» با سانسور مواجه نشدیم و سازمان و عوامل به تیم اعتماد داشتند، می گوید: با توجه به شناخت و مدیریت قوی تهیه کننده اثر و تجربه فراوان ایشان در حوزه سریال سازی و آشنایی با بایدها و نبایدهای سازمان با مشکلی در این بخش مواجه نشدیم. طراح داستان «گیلدخت» از ساخت فصل دوم سریال نیز سخن به میان می آورد و اضافه می کند: از اواخر تولید سریال صحبت هایی برای ساخت فصل دوم شده است اما هنوز به نتیجه نرسیده ایم؛ باید مخاطب و مدیران بخوانند تا به سراغ ساخت فصل بعدی برویم و امیدوارم در صورتی که تصمیم به ساخت فصل دو باشد تلاش می کنیم یک قدم جلوتر برویم.

سریال سازی در ایران روی دیوار کج بنا نهاده شده است

وی با انتقاد از اینکه در ایران برخلاف سایر دنیا سریال سازی بر دیواری کج بنا شده و نقش خالق اثر نادیده گرفته می شود و همه می خواهند جهان خود را بسازند، می گوید: باید برای خالق اثر جایگاهی ویژه تعریف کرد و دیگران در چهارچوب جهان خلق شده کمک کنند تا همه در هویت مشخص آن را تولید کنند.

آسودگان نقش خالق اثر را حلقه مفقوده سریال سازی در ایران می داند و آن را لازمه ساخت آثار با کیفیت عنوان و اضافه می کند: دوست دارم این ساختار را جا بیندازم و تلاش می کنم در حوزه آکادمیک و مدیریتی همسو با دنیا پیش برویم که اگر این اتفاق رخ دهد، موفق خواهیم شد؛ وگرنه در چرخه اشتباه می افتیم.

وی با اشاره به اینکه وقتی هویت و وظایف عوامل مشخص نباشد، ممکن است اختلاف سلیقه به وجود آید یا تفاهم در اجرا حاصل نگردد، تأکید می کند: مسیر سریال سازی در ایران، در این ۵۰ سال اشتباه پیش رفته است و برخلاف دنیا که بقیه عوامل با هویت مشخص کار را به جلو می برند، کمتر چنین چیزی را در کشور شاهد هستیم.

گیلدخت سریالی ایرانی به کارگردانی مجید اسماعیلی، تهیه کنندگی محمدرضا شفیعی و نویسندگی مجید آسودگان است که از سال ۱۳۹۸ تا ۱۴۰۰ در گیلان و تهران تصویربرداری شد.

این سریال که در مرکز فیلم و سریال معاونت برون مرزی سازمان صداوسیما تولید شده است، پنجشنبهها و جمعهها از شبکه یک سیما و شبکه های فیلم بخش می شود و تا اواخر بهار سال ۱۴۰۲ روی آنتن خواهد بود.



«گیلدخت» اگر چه در مضمون شباهت های فراوانی با سریال های عاشقانه در محدوده جغرافیایی شهرهای شمالی کشور دارد اما به اذعان نویسنده، ایده اولیه و طرح داستان بدون هیچ پیش زمینه ای ساخته و پرداخته شده است و صرفاً سایر آثار مشابه را در ذهن مخاطب تداعی می کند اما در اصل قصه هیچ تشابهی با دیگر آثار ندارد

گردید، تلاش کردیم روایت در مسیر مورد نظر قرار بگیرد.

آسودگان ادامه می دهد: خط اصلی داستان روی آنتن همان است که از سمت طراح و نویسنده ارائه شده است و در مجموع شاکله و قصه ای که می خواستیم برای مخاطب تعریف کنیم، عملیاتی شده اما بخشی از روایت در اجرا به گونه ای دیگر تغییر یافته یا حذف شده است، که همین امر باعث گردیده در بعضی از خطوط داستانی و شخصیت ها و البته منطق داستانی وزیر متن اجتماعی و تاریخی اثر در بخش هایی ناکارآمد شود.

مجید آسودگان که پیش از این در کسوت کارگردان مستند، فیلم بلند و کوتاه و انیمیشن نیز ظاهر شده است، با تأکید

چالش پیش روی سریال «گیلدخت»، مخاطب بود

مجید آسودگان طراح و نویسنده سریال گیلدخت در گفت و گو با «ایران جمعه»، با اشاره به اینکه هر قصه ای بخشی از وجود خالق آن را روایت می کند، می گوید: وقتی داستانی روایت می شود، نویسنده بخشی از خود را در شخصیت های داستان می آورد یا در دیگری حذف می کند.

وی داستان «گیلدخت» را دغدغه خود می داند و با دفاع از ایده و آنچه روی کاغذ مکتوب شده است، می گوید: چالش ما در این سریال مخاطب بود؛ تفاوت «گیلدخت» با سایر آثار تولید شده در شرایط و قصه است که مورد پسند مخاطب نیز قرار گرفته است.

آسودگان با بیان اینکه «گیلدخت» هفتمین سریال ساخته شده وی در ایران است، اضافه می کند: ایده این سریال کاملاً شخصی و از سال ۱۳۹۲ پس از دعوت از سوی سازمان صداوسیما ارائه شد و پس از طی فرایند هفت و هشت ساله، از زمان کتابت تا بخش اولین قسمت آن ۳ هزار و ۳۵۴ روز گذشت.

این نویسنده که معتقد است آنچه روی کاغذ آمده و در ۱۸۰۰ صفحه به عنوان فیلمنامه تقدیم شده است، با آنچه از مقابل چشمان مخاطب می گذرد، تفاوت هایی دارد، می گوید: آنچه اجرا شده، صد درصد ایده آل نیست؛ اما نزدیک به ۷۰ درصد نیت اصلی اثر محقق گشته و محوریت آن حفظ شده است.

مجید آسودگان همچنین در پاسخ به سؤالی مبنی بر اینکه اگر در کسوت کارگردان «گیلدخت» حاضر می شد، چه روایتی را مشاهده می کردیم، با اشاره به جمله پرتکرار شخصیت تقی خان در سریال «که هم زدن گذشته فقط کام را تلخ می کند»، می گوید: نتیجه می دهم نگاهم رو به جلو باشد و به گذشته برنگردم؛ واقعاً نمی دانم در صورت پذیرش نقش کارگردان اثری بهتر یا بدتر ساخته می شد.

محور اصلی قصه «گیلدخت» در اجرا حفظ شده است

وی با قهرمانی از اجرای خوب و سنگین تیم کارگردانی و تولید در ساخت این اثر، تک تک این فریم ها را ناشی از نگاه زیبایی شناسانه و هنر کارگردان و عواملی مانند فیلمبرداری درخشان، طراحی صحنه و لباس خوب و استاندارد می داند و اظهار می کند: با توجه به اینکه مراحل پس تولید سریال با حضور بنده انجام

بهناز شریف روزنامه نگار

«گیلدخت» همان سریال آخر هفته جذابی است که قصه ای عاشقانه را در بستری تاریخی روایت می کند؛ این سریال پرماجرا که تاکنون نیمی از قصه اش را پشت سر گذاشته است، توانسته مخاطبانی از نسل جوان را پای تلویزیون بنشاند.

«گیلدخت» اگر چه در مضمون شباهت های فراوانی با سریال های عاشقانه در محدوده جغرافیایی شهرهای شمالی کشور دارد اما به اذعان نویسنده، ایده اولیه و طرح داستان بدون هیچ پیش زمینه ای ساخته و پرداخته شده است و صرفاً سایر آثار مشابه را در ذهن مخاطب تداعی می کند اما در اصل قصه هیچ تشابهی با دیگر آثار ندارد.

این سریال ۶۰ قسمتی که شنیده شده قرار است در نیمه دوم سمت و سوی دیگری پیدا کند و رویه متفاوتی را پیش بگیرد، از ترکیب چندین ژانر در روایت استفاده کرده است و در عین اینکه با حوادث تاریخی دوران قاجار همراه شده، پژوهشی است که می خواهد سیری متفاوت را شبیه قهرمانان در ادبیات سپری کند.

به نظر می رسد در این اثر دست مخاطب برای طراح داستان رو شده و از آنجا که نویسنده از علاقه مندی مخاطب به خوبی آگاه است، با پیوند درام و ادبیات عامه اثری متفاوت خلق کرده و از آنجا که به خوبی از گسترش سریال سازی در دنیا اطلاع دارد، برای تولید سریال پیشقدم شده است.

گویا سازندگان «گیلدخت» در عصر سریال سازی برای آنکه از قافله عقب نمانند، سختی های کرونا و پیچیدگی های تولید را به جان خریدند تا پس از ماه ها تلاش شبانه روزی اثری موفق و قابل قبول ارائه دهند.

است و نه به من بلکه به تمام بازیگرهایی که در هنر سینمایی ما بوده و اکنون هم هستند. یک جمله ای را فکر می کنم آقای پرستویی در جایی گفته بودند که تئاتر تو را پر می کند و سینما تو را خالی می کند. شما زمانی که تئاتر کار می کنید، اندوخته دارید چرا که زمان طولانی را برای تمرین در اختیار دارید. البته یک زمانی کارها تایم طولانی را برای تمرین داشتند، اکنون برخی کارها بزن در رویی شده است که ما این مسأله را فاکتور می گیریم اما چون زمان طولانی برای تمرین وجود دارد، بازیگر هم زمان بیشتری برای تفکر، چالش و پژوهش بیشتری کار دارد. با توجه به اینکه تئاترهای خارجی هم اکنون به روی صحنه می رود و باید ببینیم که چه در فیلمنامه نویسی و چه در نمایشنامه نویسی آثار خارجی خیلی جلوتر از ما هستند، در نتیجه این کارکنان شخصیت های پیچیده تری داشته و لایه های زیادی دارند. این مسائل به شما به عنوان یک بازیگر در خیلی از موارد کمک می کند و در سینما از آنها استفاده خواهی کرد و قطعاً تئاتر برای من جایگاه بسیار والایی دارد. دوست هم ندارم وقتی وارد سینما شدم، دیگر تئاتر کار نکنم، تئاتر کار کردن به طور مستمر را دوست دارم چرا که به این مسأله اشاره کردم که تئاتر انسان را پر و سینما انسان را خالی می کند. این مسأله را لمس و درک کرده ام.

اگر خاطره ای از این کار دارید، برایمان بگویید. در اجرای کار خاطرات بسیاری بود. شاید خاطره ای که هنگام بازگشتم از سقز اتفاق افتاد، برایم عجیب بود. اتفاقی که برای مهسا امینی افتاد و یکی از خاطرات تلخ من بود و این نقش و آن اتفاق و اتفاقاتی که بعد از آن صورت گرفت، هنوز فکر می کنم که بین اینها چه ارتباطی برای من چه به لحاظ کاری و شخصی داشته است. دوست دارم در این باره بنویسد و اگر بستم را در اینستاگرام خوانده باشید و اگر نه که می توانم برایتان بفرستم.

یک خاطره ای که هنوز بخش نشده است و در قسمت های آخر اتفاق می افتد و ببینید که چه زمانی می خواهید این خاطره را منتشر کنید، در یک زمانی نزدیک بود که من کاملاً بسوزم؛ سکانس مربوط به صحنه ای است که ماشین چپ کرده و من داخل ماشین هستم و نصف تنم از ماشین بیرون است و نصف تنم داخل ماشین قرار دارد. من در یک بازه باید خودم را بیرون می کشیدم تا آقای فرخزاد می رسید و به اصطلاح تیر می زد. این ماشین در حال چپ شدن براده های آهن آن در حال ریخته شدن بود و این براده ها روی سر و صورت می ریخت. ابتدا این براده ها ریز بود و من تحمل شان می کردم اما در برداشت سوم این تراشه های آتشی که از لاستیک می ریخت و در واقع قیر است که ذوب می شود، زیاد شد و گفتم این مسأله امکان پذیر نیست و درخواست کردم که لاستیک را عوض کنند. وقتی لاستیک تغییر کرد، لاستیک دومی وقتی خواستیم صحنه را اجرا کنیم، تراشه های آن ابتدا کم بود و یکدفعه زیاد شد. من خواستم پلان را اجرا کنم و دیدم که این تراشه ها مدام در حال بیشتر شدن هستند و در یک لحظه حس کردم که نمی توانم از ماشین خارج شوم. همه بچه های گروه اعم از آقای مهدویان و پهلوانزاده و عوامل پشت صحنه نگران این مسأله بودند. باز هم گفتم تا لحظه آخر بمانم و یکدفعه لاستیک دقیقاً در جایی ذوب شد که قرار بود صورت من قرار بگیرد و شانس آوردم که اتفاقی نیفتاد. هم هیجان داشت و هم شیرین بود به دلیل اینکه زنده ام و تلخ به دلیل اینکه نزدیک بود اتفاق ناگواری بیفتد.

خاطرات شیرین هم زیاد بود. بسیار گروه جذاب و درخشانی داشتیم. از بچه های تدارکات تا گروه کارگردانی در رأس آن آقای پهلوانزاده و آقای مهدویان قرار داشتند، همه آن انرژی و حال خوب را به کل گروه می دادند و بازیگرهای عزیز که افتخار همکاری با آنان را داشتم. آقای فرخزاد، عباس جمشیدی تا خانم یغلانی تا بچه های دیگری که در کار ایفای نقش کردند، همه حال خوبی داشتند. با اینکه می دانم که در طول این شرایط بخش اعظم همه ما حال خوب نبود اما همدلی که بین گروه وجود داشت که باید کار را به پایان برسانیم، برایم بسیار جذاب بود و من ممنونم از همه دوستانی که با آنان افتخار بازی را داشتم، ممنونم. در آخر باید از زحمات آقای رزاق رادان به عنوان مشاور عربی تشکر کنم؛ اگر کمک ها و سختگیری های ایشان نبود، قطعاً بخش اعظمی از کار که بیشتر نقش خودم منظورم است، خراب می شد که از زحمات های شان متشکرم.

